اطلاعات ۱۳۰۵
*دوشنبه ۲۳ بهمن ۱۴۰۲ *۲ شعبان ۱۴۴۵
*۱۲ فوریه ۲۰۲۴ * سال نود و هشتم * شماره ۲۸۶۰۵
ettelaatonline ettelaat.com

مواجهه با تاریخ

مهمترین کاربرد تاریخ این است که به وسیلهٔ آن می توان آنچه را که در جهان و پیرامون خود می گذرد، با روشنی بیشتری دریافت و تا اندازه‌ای آینده نگر شد. اگر تاریخ به معنی واقعی کلمه نوشته و تدریس و به پرسش هایی که در ذهن خطور می کند پاسخ داده شود، این نیاز برآورده خواهد شد. درسها و عبرت های تاریخ را باید فراگرفت. نوشتار زیر سخن کسی است که سالها در این زمینه تدریس کرده و کتاب های متعددی نوشته است

دکتر شیرین بیانی
استاد تاریخ در دانشگاه تهران

مقاله
تاریخ

رویارویی با تاریخ شگردی دارد؛ چون علمی سیّال و لغزان است. به آسانی نمی توان آن را مهار کرد؛ زیرا با زندگی مردمان، در نقاط، اندیشه ها و جریان های گوناگون سر و کار دارد. کار بسیار دشوار و وقت گیری است که بتوان به درستی از پس آن برآمد. اول باید دید مورخ خود چه ویژگی هایی باید داشته باشد که البته یکی دو تا نیست؛ چرا که مورخ باید پابه پای وقایع بدود و از آنها جا نماند. در زوایای تاریك و روشن آن سر کند، تاروشن ها را روشن تر و تاریك ها را روشن نماید. این ویژگی ها عبارتند از:

۱ـ استعداد: بدین معنی که هر فن، هنر و علمی استعداد خاص خود را می طلبد که در غیر آن، بسیار کار سخت و طاقت فرسایی می شود. ذوق و قریحهٔ نگارش و پروراندن مطلب نیز در همین استعداد جای می گیرد.

۲ـ عدم تعصب و حقیقت جویی: تعصب کشندهٔ تاریخ است.

۳ـ داشتن علم و اشراف کامل: علم ناقص همچون پزشك کم معلوماتی است که نه تنها بیمار را شفا نمی بخشد، بلکه امکان دارد او را بکشد. اطلاعات غلط و نیمه کاره در اختیار مردم گذاشتن، آنان را از خط فکری درست خارج می سازد و گمراهشان می کند و این نابخشودنی است.

۴ـ شکیبایی.

۵ـ بیم و امید: مورخ باید بیمناك باشد از اینکه به راه کج بیفتد و در ضمن، امیدوار باشد که با سعی و علم و صبر به آخر راه و هدف، که روشن کردن مسئله است، برسد.

۶ـ پشتکار.

۷ـ برنامه ریزی دقیق.

تاریخ و خصوصیات ملتها

ملتها دقیقاً شبیه آدمها هستند. ملتی ممکن است همان طوری که یك آدم حسادت می ورزد، حسود باشد و مانند یك انسان کینه ورز باشد و دقیقاً به مانند یك انسان «ندانم کار»، کاملاً در ایفای نقش تاریخی خود ندانم کار باشد، یا برعکس؛ از این روست که باید به روان شناسی ملتها و اقوام دقت و توجه بسیاری داشت. قهرمان تاریخی ملت، فرزند زمان و مکان خود است، منتها با هوش و ذکاوت مضاعف و ویژگی هایی؛ یعنی اگر این انسان را از این زمان بردارند و در دوره دیگری قرار دهند، حتماً با همان خصلت های قهرمانانه به وجود نمی آمد. هر قهرمانی فرزند زمان و مکان خود است و با در نظر گرفتن موقعیت زمانی و مکانی او می توان داوری درستی از شخصیت و خصلت او به دست داد.

تاریخ دان می بایست تاریخ را مثل رودی که پیوسته جریان دارد، سیر نماید. رودخانه به هر جا که می رسد، شکل بستر خود را می گیرد و به شکل محیط درمی آید. محال است رود از سرچشمه تا دریا، یك شکل باشد. در بستری که به راه می افتد، هر جایی شکل و حالت خاصی به خود می گیرد. اگر می خواهیم درباره چگونگی رودی تحقیق کنیم، نمی بایست برای آن بستر درست کنیم، بلکه باید بسترشناسی نماییم، و در طول مسیر دریابیم که چرا اینجا بستر رودخانه پهن شد و چرا آنجا قابل کشتیرانی است. ما نباید برای رودخانه تعیین تکلیف نماییم؛ باید به کنار رود برویم و این جریان و مسیر آب را که از سرچشمه‌ای به راه افتاده و به محلی دیگر ختم می شود، مورد مطالعه و تحقیق قرار دهیم.

ناگزیریم از بستری که در تاریخ به راه افتاده، بهره وری امروزی نماییم. می بایست دائماً چون و چرا کرد که چرا این واقعه به این شکل صورت پذیرفت و بعد در مراحل مختلف تحقیقات از این چراها استفاده نمود و با پاسخ علمی به این چراها، هدفهای امروز را ساخت. یعنی دریابیم که چگونه اتفاقاتی که سبب ناهماهنگی ها و دگرگونی های منفی گشته، تصحیح شود تا بار دیگر تکرار نگردد.

«حال» بسیار گذراست و ما بیشتر در گذشته و در آینده زندگی می کنیم. «حال» لحظه پیوند گذشته به آینده است. این همان لحظه‌ای است که دراویش به آن «دم» می گویند. «دم» بهترین تبیین حال است و البته بهترین زمان زندگی. چون در هر لحظه «حال» در حال نوشدن و تغییر است. پس دائماً از گذشته استفاده می کنیم برای اینکه آینده را بسازیم. اتفاقاتی در تاریخ دائماً تکرار شده که می توان از آن فرمولی ساخت و ریاضی وار بعضی مسائل را حل کرد.

شگرد و کارکرد تاریخ

کار مورخ نسبت به گذشته، بسیار تفاوت کرده و امروزه بسیار سخت تر شده است؛ زیرا ما در مقطعی از تاریخ به سر می بریم که همه چیز به سرعت در حال دگرگونی است و گاه از زمان جا می مانیم؛ ولی در ضمن وسایل بیشتری برای پژوهش در اختیار ماست. از یك سو باید شتاب داشت که از وقایع عقب نماند و از سوی دیگر به این دلیل که همه ـ از پیر و جوان و هر گروه و صنفی ـ به تاریخ روی آورده اند تا از ورای گذشته، حال و آینده را دریابند و شگرد تاریخ دقیقاً در همین جویندگی است، به آنان جواب صحیح داد و مشکلشان را حل کرد.

میانسالان و کهنسالان زندگی های پشت سر خویش را در تاریخ می جویند و نگران زندگی فرزندان خود هستند. جوانان نیز می خواهند جواب معماهای زندگی را از لابلای آن دریابند و اگر تاریخ به گونهٔ صحیح به آنان تفهیم شود، تا حد زیادی راز این معماها را خواهند گشود. مهمترین کاربرد تاریخ این است که به وسیلهٔ آن می توان آنچه را که در جهان و پیرامون خود می گذرد، با روشنی بیشتری دریافت. تا حدی می توان به وسیلهٔ آن آینده نگر شد. اگر تاریخ به معنی واقعی کلمه نوشته و تدریس و به پرسش هایی که در ذهن خطور می کند پاسخ داده شود، این نیاز برآورده خواهد شد.

ضرورت توجه به تاریخ و تاریخ نگاری چنان روشن است که هر کس آن را درمی یابد، به خصوص درباره تاریخ ایران که شاید به جرأت بتوان گفت در جهان، تنها دو یا سه مملکت وجود دارند که می توانند، چه به لحاظ کیفی و چه به لحاظ کمّی با آن برابری کنند؛ زیرا در دوره هایی خاص که متعدد و طولانی هم بوده اند، این تاریخ وضع جهان شمول به خود گرفته و از مرزهایی که امروزه به آن قلمرو ایران گفته می شود، بسیار فراتر رفته است. گاه گستره این قلمرو از سند تا نیل و از ماوراءالنهر و قفقاز تا ماورای خلیج فارس را در بر می گرفته است. مهمترین و بزرگترین دلیل این امر، موقعیت جغرافیایی سیاسی (ژئوپلیتیکی) ایران است که در قلب جهان جای داشته و به قول ایرانیان کهن «ناف جهان» بوده است.

موقعیت جغرافیایی از سویی و موقعیت اقلیمی خاص آن از سوی دیگر، دست در دست هم نهاده اند تا سرزمینی را به وجود آورند که طی هزاره ها، جزء مهمترین نیروهای سیاسی ـ فرهنگی جهان به شمار می رود. امروزه نیز که در دنیای آشفته و سرگردانی زندگی می کنیم، این سرزمین همچنان از اهمیت و موقعیت خاص خود بهره مند است.

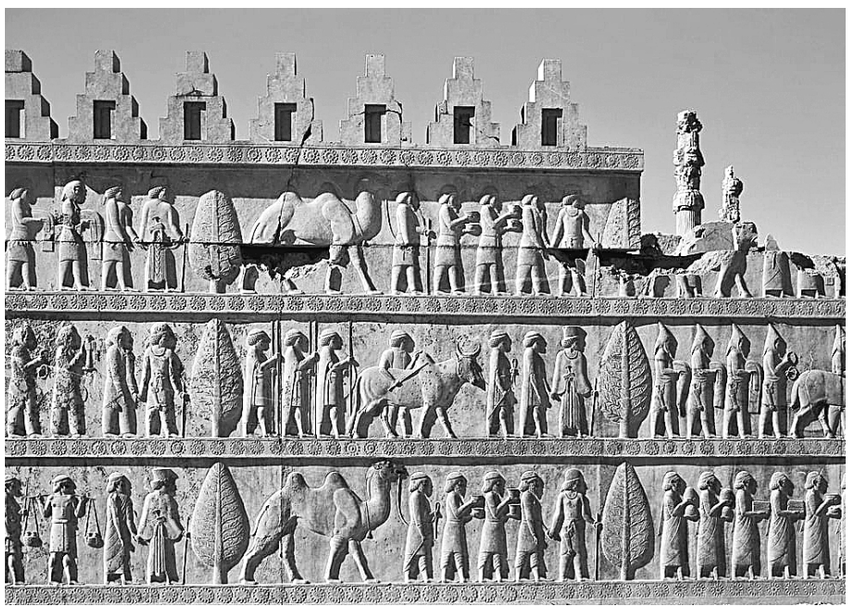

همین ویژگی است که بیش از پیش، ضرورت شناخت تاریخ و تاریخ نگاری را آشکار می نماید. همه مسائل روز مطرح در ایران، ریشه در تاریخ دارد که اگر این تاریخ به گونه‌ای صحیح ارزیابی و روشن گردد، مسائل بهتر و آسان تر حل خواهد شد. خوشبختانه این ریشه ها چنان تنومند، نیرومند و بارورند که این سرزمین را بر سر پا نگه داشته و می دارند. تنها آبیاری و حفظ آنهاست که نیروی کارساز و عمده‌ای را می طلبد. مسلماً هرچه ریشه کهن تر و قوی تر باشد، پرپیچ و خم تر و عمیق تر است؛ و شناخت این عمق و پیچ و خم هاست که تاریخ را می سازد و بارور می کند و در ضمن، کار را مشکل می نماید. تاریخ نگار باید بر این مشکل فائق آید، آن را به درستی، روشنی و صداقت بشناسد و ارزیابی کند. بر سر «بزنگاه های تاریخ»، مردان بزرگ و اندیشمندی بوده اند که این موقعیت را درك می کردند. آنان وقایع را ثبت و ضبط کرده اند و حلقه های زنجیر زمان و مکان را به یکدیگر انداخته اند. «دانش» و «صداقت» دو وسیله کار است که بیشترین کمك را به چگونگی این شناخت می کند و آنگاه فوایدآن برای پژوهنده تاریخ حاصل می شود.

باید تاریخ را چنان نوشت که خواننده نبض تپنده زندگی های گذشته را زیر دست خود احساس کند. مردم دقیقاً این نوع تاریخ را لازم دارند، هرچند گاهی میل دارند چیزهایی بخوانند که مطابق با ذوق و سلیقه شان باشد. اگر حقیقت جویی چراغ راه مورخ باشد، خواننده نیز در برابر حقیقت عالمانه و اندیشمندانه تمکین می کند، ولو مطابق میلش نباشد که گفته اند گاه حقیقت تلخ است. باید به خواننده آموخت که درستی و راستی بالاتر از خواست آنان است.

پند تاریخ

تاریخ به معنی واقعی کلمه، آن نوع از تاریخ است که اقلیم، جغرافیا، روان شناسی، زبان شناسی، جامعه شناسی و زمان مورد نظر را در نظر بگیرد و به وقایع نگاری خشك و بی روح بسنده نکند؛ زیرا انسان هایی که تاریخ را ساخته اند، زنده و پویا بوده اند. وقایعی که بر انسان های دوره های گوناگون گذشته، تابع موارد بالا بوده است. اگر می خواهیم از تاریخ پند بگیریم، تجربه بیاموزیم، آینده سازی کنیم و حال خود را بهبود بخشیم، باید با حقایق ـ هر چه باشد، چه تلخ و چه شیرین، روبرو شویم و نهراسیم. خوشبختانه بسیار لحظات نیکو نیز در تاریخ ما وجود دارد که کام خواننده را شیرین می کند و به او حقایق شیرین را می چشاند.

از فواید تاریخ و تاریخ دانی است: تجربه اندوزی، گسترش افق دید و جهان بینی، تربیت خویشتن برای تقویت روح و روان در برابر شداید زندگی که بسیار است. انسانی که تاریخ را می کاود، درمی یابد تنها او نیست که مصائب روزگار را از سر می گذراند. همچنین درمی یابد که چگونه در برابر ناملایمات بایستد. از سوی دیگر فرامی گیرد که به خود غرّه نشود یا برعکس، اعتماد به نفس خود را از دست ندهد؛ تاریخ آکنده از مغرورهایی است که زمین خورده اند و پر از افراد ضعیف النفسی است که به فراموشی سپرده شده اند. تاریخ به انسان درس شرافت و کرامت را می آموزد.

به باور من، نوجوانان و دانش آموزان بیش از دیگر گروه ها، آسیب پذیر و حساس اند. به همین جهت، در کتاب های درسی باید دقت بسیار شود و به گونه‌ای تدوین گردد که در حالی که حقایق ذکر می شود، از وقایع نگاری خسته کننده و خشك فاصله بگیرد و جنبهٔ تحلیلی داشته باشد. مطالب زنده، گویا، به روز، دقیق، روشن و روان، با نتیجه گیری منطقی و صحیح توأم باشد، تا نوجوان را به اندیشه وادارد و او را به سمت خود بکشد. نوجوان با ذهن جوشان و پویایش، خویشتن را وابسته به واقعه می انگارد. این واقعه باید طوری به وی القا گردد که ذهنش بتواند از آن نتیجه گیری مطلوب کند و برای او تجربه‌ای زنده و کارساز گردد. ما در دوره‌ای زندگی می کنیم که سرنوشت ساز است و به عنوانی آزمایشگاهی برای مورخان و تجربه اندوزی برای پویندگان تاریخ به شمار می آید.

ما در یکی از سه چهار دوره‌ای به سر می بریم که فصلی کهنه از تاریخ، بسته و فصلی نو گشوده شده و ما شاهد این تحول عظیم هستیم که نه تنها جهان را به تأمل و تفکر واداشته، بلکه در آن اثر بخشیده است. بدین ترتیب نسل کنونی ایرانی بر سر آزمون بزرگی قرار گرفته است. می بایست سالها بگذرد تا چنین پدیده‌ای به وجود آید و نسلی با آن روبرو شود. این وقایع باید دقیق، صحیح و بی غرضانه ثبت و ضبط گردد.

مورخ باید این اصل را در نظر داشته باشد که نوشتهٔ او تأثیرگذار است. پس باید با آگاهی با وجدان بیدار، بدون گرایش به جانبی و تنها با حقیقت جویی علمی، تاریخ بنگارد تا کاربرد لازم را برای همهٔ گروه های خواننده، در جامعهٔ حال و آیندهٔ کشور داشته باشد؛ حتی پا را از آن هم فراتر نهد و در سطحی جهانی بنویسد، یعنی مردم جهان را به تفکر دربارهٔ تاریخ ایران وادارد.

اغلب قریب به اتفاق مسائل روزِ مطرح در ایران، ریشه در تاریخ دارد که اگر این تاریخ به گونه‌ای صحیح ارزیابی و روشن گردد، مسائل بهتر و آسان تر حل خواهد شد. هرگاه در عهد مغول ـ ایلخانی غور می کنم، به یاد قبل و بعد از آن می افتم و می بینم که این زنجیر تاریخ چگونه با حلقه هایی به هم پیوند خورده اند، و این دوره یکی از ادوار آموزنده تاریخ ایران است. با این تفاوت که شدت عمل ماجراها در آن بسیار بیشتر از دوره های دیگر است. مع هذا نکات مشترکی را در آن می یابم که عبرت آموز است؛ برای نمونه:

۱ـ در سراسر تاریخ ایران، خاندان های اصیل، فرهیخته و دلسوز، همواره در سختی ها به کار آمده اند. اساس خاندانی را نباید فرو ریخت. آنان چون دیرك های خیمه‌ای بوده اند که پس از افتادن خیمه، جای جای آن را برپا نگاه داشته و از فرو افتادن کامل آن جلوگیری کرده اند، تا بعدها که دوباره دیرك های نو جای خالی را پر کنند.

۲ـ در دوران سخت و کاهنده، فرهنگ کهن و ریشه دار این سرزمین به یاری رسیده و مجد و عظمت گذشته به یاد آمده است.

۳ـ ایرانیان به اثبات رسانیده اند که در مواقع لزوم آبیاران دلسوز و آگاهی هستند؛ و سرانجام اینکه ایران «ققنوسی» است که از خاکستر خود می زاید.

اگر تاریخ ما به گونه‌ای صحیح ارزیابی و روشن گردد، مسائل بهتر و آسان تر حل خواهد شد. «دانش» و «صداقت» دو وسیلهٔ کار است که بیشترین کمك را به چگونگی این شناخت می کند، و افسوس که گاه امیال و اغراض شخصی جای صداقت را می گیرد و یا عدم دانش و آگاهی کافی، تحقیق را به انحراف می کشاند که این وضع لطمهٔ بزرگی به شناخت تاریخ، به خصوص نزد جوانان می زند که جویای دانستن اند و متأسفانه به گمراهی کشانیده می شوند و این گناهی بزرگ است؛ زیرا اگر تاریخ را درست و بدون غرض بشناسیم، آنگاه خواهیم توانست به درمان بسیاری از دردهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خود بپردازیم.

*گردونه روزگار (انتشارات اطلاعات)

مقاله

اگر می خواهیم از تاریخ پند بگیریم و آینده سازی کنیم، باید با حقایق هر چه باشد، روبرو شویم و نهراسیم. خوشبختانه بسیار لحظات نیکو نیز در تاریخ ما وجود دارد که کام خواننده را شیرین می کند. تاریخ به انسان درس شرافت و کرامت می آموزد. اگر تاریخ را درست و بدون غرض بشناسیم، خواهیم توانست به درمان بسیاری از دردهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خود بپردازیم

یادداشت های روزانهٔ جلال آل احمد

به کوشش محمدحسین دانایی

بخش نود و سوم

«عابدی»[رحیم] که با زنش اینجا بود، دعوت کرده است برای ۱۵ روز دیگر، یعنی ۱۵ اسفند که ۱۵ شعبان هم هست و قرار هم شد که چهارشنبه برویم سراغ «قریشی»[1] و عهدوعیالش. از زندان که درآمده است تا به حال ندیده ایمش. قبل از آن هم که ندیده بودیمش، یعنی از انشعاب به بعد. و حالا می رویم ببینیم چه پُ... از او مانده است بعد از این همه دربدری و زندان و غیره.

و اما امروز با این دارودستهٔ محترمه کوه بودیم، «صدر»[بهجت] هم بود، و دستهٔ گُ...ی شده است و دل به هم زننده. «مهاجر»[علی اصغر] در آمد که: «این جوان ها کم کار می کنند» و از این اباطیل و گُ...خوردن های زیادیِ «صنعتی»[همایون صنعتی زادهٔ] احمق را تکرار می کرد. بستمش دَم بد و بیراه و حالیش کردم که این گُ...خوردن ها به او نیامده است. این طور که پیداست، باید از اینها هم ببرّم و چطورش را دیگر نمی دانم. پسرهٔ احمق به علت اینکه چهارتا کتاب را غلط گیری کرده، به خودش اجازه می دهد که به تقلید از رئیس کوفتی اش، اظهار لِحیه در مسائل ادبی بکند. تقصیر من است که در آن جلسه درآمدم و یك قصهٔ نیمه تمام را برایشان خواندم، برای او و «صلصالی». باز «صلصالی» بهتر است، ادعائی ندارد و گوش می دهد، یعنی فرصتی مثل این یکی پیدا نکرده، وآدم محتاج است و باید اجازه بدهد که زنش فلان اباطیل را برایشان ترجمه کند و این حرفها!

به هر صورت ظهر که برمی گشتم، مثل برج زهرمار بودم. خوبیش این بود که «سیمین» حالش بهتر بود ونِکّ و نالی نکرد، ولی حرفمان شده بود. این کلفت هم که هنوز پیدا نشده است. دیروز عصر دو نفر آمدند و قرار بود امروز صبح بیایند با خود «سیمین» حرف بزنند که نیامدند، گرچه هیچ کدامشان به درد نمی خوردند.

فردا هم قرار است بابام از کربلایش برگردد، مثلاً با هواپیما. حالا دیگر او هم یاد گرفته است که مردم را برای کربلا و مشهد سالی دو بارش، سالی دو بار بکشد به فرودگاه.

دیشب هم عموی عهدوعیال با عهدوعیالش اینجا بودند، با این «اشرف»[2] که بازرس وزارت راه است و عهدوعیالش و «خسرو»[دانشور]. ش... خوردیم و شامی و بودند تا یازده. نه حرفی داشتیم و نه سخنی، بخور بخوری بود و وقت کشی. «اشرف» هم اصرار داشت ادامه اش بدهد که از زیرش دررفتیم.

«عباس»[دانشور] پسرعمو، یك دوربین فیلمبرداری هشت میلیمتری با خودش آورده. آن شب منزل باباش پژهایش را برایم داد، که به ۲۰۰ دلار خریده و بی گمرك و فلان وارد کرده. قرار شد اگر خواستیم ایام عید سفری برویم، برداریم و همراه ببریمش، ولی نمی دانم فیلمش را چه جور و از کجا می شود به دست آورد. فردا می روم می گیرمش و اگر فیلم غیررنگی هم به آن بخورد، بد نیست.

دیروز هم باز پولمان تمام شد. یك بار چند روز پیش، ۱۲۰ تومان از «خسرو» قرض کردیم و دیروز هم صد تومان از «پورفتحی» همکار محترم بنده! که خرج مهمانی دیشب درآید.

یك بار نمی دانم به چه مناسبت، رفتیم منزل این «اشرف» و نگه مان داشت و ش... به نافمان بست و از بس آدم ساده و خوبی بود، ناچار دیشب به گردن ما افتاد، ولی متأسفانه جور نبودیم، یعنی دیشب کشف شد که غیر از همان فرمول های عادی، چیز دیگری نمی شود به او گفت. شوخ بود و متلك می فهمید و کنایه و غیره را، ولی یکی بود مثل همهٔ خلق خدا. به هر صورت، حالا که فکرش را می کنم، می بینم با هر آدمی همین جورها طرح دوستی ریخته می شود، اول سلام وعلیکی (که با او در خانهٔ عمو اتفاق افتاد و یك بار زن و بچه هایش را با عمو و زن و بچه اش بردم قم منزل خواهرم) بعد نان و نمکی، بعد درددلی، بعد اگر جور درآمدند، گپ زدنی و مشورتی و شوری و تأمینی و اعتمادی و ایثاری والخ. حالا با این «اشرف» تا نان و نمکش رسیده است، تا بعد چه پیش آید. اگر زنده ماندیم، می بینیم، ولی نباید زیاد پَرت باشد. به دستگاه مثل ریگ فحش می دهد، موزیك ایرانی می فهمد، ته آوازی دارد، گرچه در موقع حرف زدن پِت پِت می کند و زبانش می گیرد. دیگر بس است.

خوب، دیگر چیزی ندارم بنویسم، ولی خوابم نمی آید. اینها را هم برای خسته کردن چشم نوشتم که هنوز سرزنده است و خبری از خواب نیست که نیست. و ساعت هم یك شد. ما فقط یك خواب مرتب بی دردسر داشتیم که آن هم کم کم دارد از دست می رود، ولی نه بابا دیگر، تو هم شورَش کرده‌ای! می خواستی بعدازظهر تا چهار نخوابی، ولی لازم بود، چون صبح نه از راه رفتن زیاد، بلکه از مصاحبان ناراحت و پرمدعا خسته شدم و لازم بود بخوابم، و یك روز تنه ام به تنهٔ عهدوعیال خورد. فعلاً بس است. بروم شاید بخوابم.

دوشنبه پنجم اسفند ـ ۷ صبح

تمام دیروز از خانه بیرون بودیم، صبح درس و کار، ظهر پهلوی «زاوش» و بعد ناهار کوفتی «لوزان»[3] با این جوانك ها که دیگر دلم را به هم می زنند و بعد سینما، یك فیلمی که طرح لوسی بود از یك مسئلهٔ غیردراماتیك برای ما ایرانی ها، مسئله تعدد زوجات و تعدد اولاد والخ، و بعد «دکتر احمدیه»[عبدالله خان] و همان نسخه ها و بعد خانهٔ «ویکی»[دانشور] و ۵۰۰ تومان دادن به او و بعد هم خانه. ساعت نُه برگشتیم. من هنوز حقوق نگرفته ام، اما «سیمین» علاوه بر حقوق، مقداری از مطالبات مربوط به حق التدریسش را هم گرفته. مجله که هنوز توقیف است. فعلاً تا می توانیم، اضافاتش را می گیریم، بعد اصلاً می زنیم زیرش، بعد که از توقیف درآمد و باز شیر به پستان این احمق ها آمد.

پریروز بابام از کربلا برگشت و عصر رفتم دیدنش، عصر شنبه. یك ربدوشامبر برایم آورده است سوغاتی. نی نی کوچولو! که من باشم.

سه شنبه ششم اسفند ـ ۷ صبح و ده دقیقه بالا

باز دیشب هم رفتیم سینما، فیلمی از این مردك «دوسیکا»[ویتوریو]، «نان و عشق و سه نقطه». دلقك خوبی شده است. جای پای «چاپلین»[چارلی] هم نبود، ولی به هر صورت، دوساعتی خندیدیم، با کم وزیادش. نسخه این «دکتر احمدیه» را هم که هنوز نپیچیده ام و دل درد شروع شده است و این بار از سرِ دلم، یعنی از ناحیهٔ اثنی عشر که آن بار «دکتر نامی»[نادر] دو ـ سه بار باهاش ور رفت. دیگر حوصله ندارم خودم را لوس کنم و پهلوی دکتر بروم. با همین «احمدیه» وَر خواهم رفت تا سر و سامانی بگیرد.

غیر از حقوق هامان که تا دیروز گرفتیم، یك ۹۶۰ تومانی «سیمین» گرفت بابت چهار ماه حق التدریس، ولی از اضافات من هنوز خبری نیست. امروز سعی می کنم بروم دنبالش.

دیشب هم رفتم با این یارو که کلاس رانندگی دارد ـ دوخاوتسکی ـ[4] قرار گذاشتم برای پنج شنبه عصر که دو باره شروع کنیم. مرد جالبی است، دنیادیده. از آرژانتین اخراج شده، روس سفید و جزو یك فرقه صوفی مآب از مسیحی ها، Rosicrusian[5] است. مجله هاشان را هم داده که من بخوانم و نگاهی کرده ام. دست آخر چند کلمه‌ای حرفشان را خواهم زد. از لحاظ علامات و سمبل هائی که در مجله به کار برده اند، شباهتی به «ماسون ها» دارند.

چهارشنبه هفتم اسفند ـ ۷ صبح

این روزها همه اش به مهمانی و اهمال می گذرد، مثل دیگر وقتها که اهمال بود، اما مهمانی نبود. به مناسبت آمدن این «دکتر نوربخش»[جواد] همین جور سور پشت سور و مهمانی پشت مهمانی. دیشب منزل همریشم بود، «احمد ریاحی»، جناب سرهنگ. و هفتهٔ آینده منزل ما خواهند بود. امشب هم که می رویم سراغ «قریشی»[امان الله] والخ. قرار است این جناب قطب دست خطی به ما بدهد که در تمام سفر توی خناقاه ها زندگی کنیم، البته وقتی این کار را خواهیم کرد که در تمام هر شهر و ده کوره‌ای چاره‌ای غیر از این نباشد. به هر صورت، جوانك کم کم دارد خودش را در دل اهل فامیل جا می کند. پسر خوبی است و ارزش دوستی و صمیمیت را دارد. شبی که او بیاید، «صدیقی» را هم خبر می کنم، اگر بیاید. ادامه دارد

پی نوشت ها:

۱. قُرَشی ـ سید امان الله (۱۳۸۸ـ۱۲۹۹ ش) فعال سیاسی و مسئول کمیته ایالتی حزب توده در تهران، ضمناً پژوهشگر فرهنگ های باستانی// ۲. اشرف، نوهٔ عموی مادر سیمین دانشور// ۳. لوزان، نام یك رستوران// ۴. دوخاوتسکی ـ ویکتور، مربی رانندگی، کتابی هم دارد با عنوان «راهنمای اتومبیل و مکانیکی»// ۵. Rosicrusian، افراد وابسته به یك جنبش فرهنگی در اروپای قرن هفدهم /۶. صدیقی ـ پرویز، همسایه و دوست خانوادگی جلال

حکمت جدید و حکمت قدیم/ بخش پنجم و پایانی

دکتر غلامرضا اعوانی
فیلسوف و نویسنده

در بخشهای گذشته به مواردی از اختلافات دکارت با مبانی حکمت کهن اشاره شد. از آنجا که او اهمیت خاصی در فلسفه غرب دارد، پرداختن به آثار و افکار او ضرورت تام دارد.

اصالت فکر

۹ ـ دکارت پس از اثبات قضیهٔ «فکر می کنم، پس هستم» نتیجه می گیرد که ذات و حقیقت من همان «فکر» است. می توان اشکال کرد: اگر حقیقت من فکر کردن باشد، پس لازم می آید زمانی که فکر نمی کنم، مثلاً هنگامی که در خوابم، موجود نباشم! به علاوه من نه تنها «فکر کردن» نیستم، بلکه همه افعال و آثار خود را به «من» نسبت می دهم و می گویم: «می نویسم» (ضمیر «م» بر «مـن» دلالـت دارد)، راه مـی روم، می خوابم، پس هستم. بنابراین «من» در همه افعال و آثار و صفات من حضور دارد. پس آنچه در میان همه آنها مشترك است، «من» است، نه «فکر من». به همین نحو است همه چیزهایی که به «من» نسبت می دهم و می گویم «فکر من»، «کتاب من»، «خانه من»، «روح من»، «جسم من» و «نفس من». از یك جهت می توان گفت هیچ یك از اینها عین «من» نیستند، بلکه نسبتی با من دارند؛ مثلاً «خانه من» یا «ملك من» یکی از اعراض من است. نفس من هم یکی از تعینات وجودی «من» است و همچنین «فکر من»:

منِ تو برتر از جان و تن آمد
که این هر دو ز اجزای من آمد
(شبستری)

اگر من عین نفس یا فکر خودم بودم، بنابراین تعبیراتی مانند «فکر من» یا «نفس من» توتولوژی یا تحصیل حاصل و تکرار مکرر می بود، که چنین نیست. به همین جهت حکمای سابق بر شناخت «خودی» تأکید می کردند، چنان که سقراط می گفت: «خود را بشناس» و این در واقع شعار همه حکمای الهی است. به علاوه «فکر» در نزد آنان معنای بس وسیع تر و عمیق تری دارد، چنان که شیخ محمود شبستری می گوید:

تفکر، رفتن از باطل سوی حق
به جزو اندر، بدیدن کل مطلق

در حکمت های شرقی مثلاً در هند «مَنِ مقیّد» را مظهر «من مطلق» می دانند که از آن به آتما (Atma) تعبیر می کنند. در قرآن مجید نیز خداوند از خود به «أنا» (مَن) تعبیر می کند، چنان که خطاب به حضرت موسی (ع) می گوید: «إِنَّنِی أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِی» (طه، ۱۴)، یعنی خطاب به وی می گوید: من آن خدایی هستم که هیچ خدایی جز من نیست. به تعبیر دیگر چنان که هویت هر چیزی پرتوی از هویت اوست (لا اله الا هو)، «من» یا خودی هر موجودی، ظهور «من مطلق» در آن است و یك معنای حکمت هم رجوع و یا بازگرداندن «خودی» به اصل الهی آن است.

چو تو بیرون شدی، او اندر آید
به تو بی تو، جمال خود نماید
(شبستری)

اشکال سوبژکتیویسم دکارت در این است که انسان را چنان در قید انانیت و در نمود cogito گرفتار می کند که از رجوع به اصل الهی خویش باز می ماند.

پیش فرض های نو در فلسفه

۱۰ ـ فلسفه در فیلسوفان جدید با پیش فرض های نوی آغاز می شود و چون این پیش فرض ها در فیلسوفان مختلف کلاً متفاوت است؛ بنابراین با اینکه فلاسفه از کلمات و تعبیرات فیلسوفان و حکمای گذشته استفاده می کنند، این کلمات و اصطلاحات در نظام هر فیلسوفی، معنایی خاص به خود می گیرد. این تفاوت در تعبیرات در حکمای گذشته نیز وجود داشت، چنان که به برخی از این تعبیرات و تغییرات در دو نظام فلسفی افلاطون و ارسطو که سمت استادی و شاگردی داشتند، اشاره کردیم. در دکارت هم این نکته را متذکر شدیم که چگونه با ریاضی شدن علوم، همه آنها به یك علم (science) که در گذشته «علم ادنی» تلقی می شد، کاهش یافت و علوم دیگر خاصه علوم انسانی و علوم الهی غیرقابل تحویل به ریاضیات به تدریج اهمیت خود را در نزد پیروان دکارت از دست داد. اکنون فقط به چند اصطلاح دیگر از این قبیل که از لحاظ فلسفی حائز اهمیت فراوان است اشاره می کنیم.

بود و نمود

۱۱ ـ تمایز بین حقیقت وجود و موجودات مقید یا به تعبیر دیگر، میان بود و نمود، از تمایزات مهم و اساسی در حکمت قدیم بود و حتی بعضی در مبحث وجود فقط بر حقیقت وجود تأکید می کردند. چنان که در پارمنیدس «آن»، یعنی حقیقت وجود «هست» و هر چیزی جز آن معدوم است. از نظر وی حقیقت وجود حقیقتی یگانه و محیط بر همه چیز است. حقیقت وجود معلول علتی نیست، زیرا برای علت بودن باید مسبوق به حقیقت وجود باشد و بنابراین حقیقت وجود ازلی است و به همین دلیل هم چون ضدی ندارد تا آن را معدوم کند، حقیقتی ابدی است. چنان نیست که بگوییم زمانی بوده است و یا بعداً خواهد بود؛ زیرا حقیقت وجود ورای زمان و صیرورت است و با آنها بیگانگی دارد و همچنین قابل تقسیم نیست؛ زیرا ورای کمیت و مکان است و مانند دایره‌ای است کامل که همه نقاط محیط آن تا مرکز به یك فاصله است. هر آنچه وجود حقیقی دارد، قابل تعقل است و نمود اشیا از آن حیث که نمود است، در معرض زوال و عدم است و آنچه عدم در آن راه دارد، قابل تعقل نیست، زیرا در ذات وجود عدم راه ندارد.

به علاوه افلاطون هم میان عالم وجود و عالم صیرورت فرق می نهد. مقولات حاکم بر عالم وجود حقیقی (عالم مُثل، عالم معقول) غیر از مقولات عالم صیرورت (عالم حسّ، عالم نمود) است. عالم وجود حقیقی متصف به وحدت است و عالم صیرورت متصف به کثرت. یکی متصف است به «عینیّت» و دیگری متصف است به «غیریّت». در ذات یکی عدم راه ندارد و دیگری به اعتبار اینکه مدام در حال تغییر است، ترکیبی از عدم وجود است. یکی وجود بسیط دارد و دیگری مرکب است؛ یکی از آنها عالم ثبات است و دیگری عالم تبدّل و تغیّر. یکی حقاً موجود است و دیگری بهره مند از وجود.

اما از نظر افلاطون مبدأ المبادی عالم که به اعتبار ذات، او را «احد» و به اعتبار صفات، او را «واحد» یا خیر مطلق و به اعتبار فعل ظهور او در عالم، او را «جمیل» یا زیبا می خواند، ورای عالم و مقولات آن است. در فلسفه اسلامی نیز مبدأ هستی واجب الوجوب است؛ به این معنی که هستی عین ذات اوست و موجودات عالم ممکن الوجودند، یعنی ذات آنها اقتضای وجود ندارد و وجد عارض بر ماهیت آنهاست. حکمای قرون وسطی نیز بین حقیقت وجود و موجودات عالم تمایزی قائل بودند و با دو کلمه متفاوت از آنها تعبیر می کردند، بدین معنی که از حقیقت وجود به esse ذات و حقیقت وجود و لفظ existence یا existere را فقط برای وجود عالم یا ماسوی الله ـ و نه در مورد خداوند ـ به کار می برده اند. دکارت در تأملات خود برای نخستین بار لفظ existence را درباره خداوند به کار برده است و پس از وی اطلاق این لفظ بر خداوند و عالم، به نحو یکسان متعارف شده است. اگر گفته شود که دکارت برهان وجودی را مطرح کرده است و این برهان دلالت دارد بر این که خداوند حقیقت وجود است، گوییم که خداوند به اقرار دکارت فقط مفهومی است در cogito که نیاز به اثبات دارد و هنوز اثبات وجود او از طریق این برهان از طرف بسیاری از صاحب نظران محلّ تأمل است.

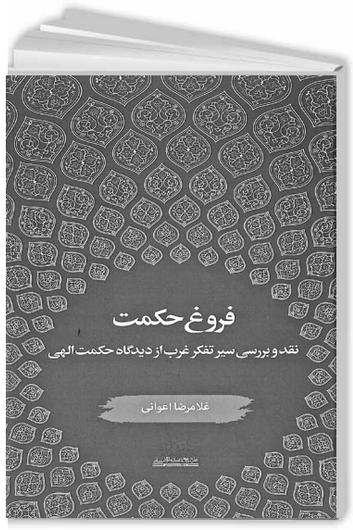

فروغ حکمت
نقد و بررسی سیر تفکر غرب از دیدگاه حکمت الهی
دکتر غلامرضا اعوانی
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
چاپ اول: ۱۴۰۲
۶۴۴ ص ـ ۴۰۰ هزار تومان

دوران حکومت عقل ابزاری

۱۲ ـ در فلسفه قرون وسطی و به طور کلی در زبان لاتین دو لفظ برای عقل وجود دارد: یکی کلمه ratio که از ریشه‌ای به معنای شمارش کردن و حساب کردن است و بنابراین این واژه به معنای عقل حسابگر و شمارشگر یا عقل افزاری است که به جزئیات توجه د